

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ولا يخفي: أن في الآيات والروايات شهادةً علي صحة ما حكم به الوجدان، الحاكم علي الإطلاق في باب الاستحقاق للعقوبة والمثوبة.

آیات و روایات دال بر عقاب تجری

بعد از اینکه مرحوم آخوند اشکال و جواب‌هایی را عنوان فرمودند برمی‌گردند به اصل مطلب و ادعایی که داشته‌اند. فرمودند به نظر ما متجری عقاب دارد و استحقاق عقاب دارد و دلیل مهم این مسأله را وجدان و عقل قرار داده‌اند. در باب استحقاق عقاب و ثواب، قوه‌ای که حاکم بر استحقاق است عقل و وجدان است. عقل و وجدان حکم می‌کند که متجری عقاب دارد. می‌فرمایند ما برای این نظریه آیات و روایاتی بعنوان شاهد داریم که مرحوم آخوند به خود آن آیات و روایات اشاره‌ای ندارند.

1. آیه شریفه 284 سوره بقره است. (إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ) آیه می‌فرماید آنچه فی انفسکم است اگر آشکار و یا اخفا کنید مورد محاسبه قرار می‌گیرد. بنابراین متجری که در نفس خود می‌خواهد با خداوند تبارک و تعالی مخالف کند و بنا را بر مخالفت با خدا می‌گذارد بر حسب این آیه شریفه (يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ) خداوند مورد محاسبه قرار می‌دهد، (فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ). 2

2. در سوره بقره، آیه 225، (لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ) قسم‌هایی که عنوان لغو دارد، یعنی بدون توجه آن قسم‌ها را گفتید مورد مواخذه قرار نمی‌گیرد، (وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ) آنچه در قلب‌های شما است، سبب برای محاسبه و مواخذه خداوند است؛ پس متجری هم که فی قلبه مخالفت با خداوند کرده مورد مواخذه قرار می‌گیرد. و همچنین آیات دیگر که در جای خودش مرحوم شیخ همه آنها را متعرض شده‌اند.

همچنین در بین روایات، روایاتی داریم که از آن استفاده شود که متجری عقاب دارد. «نیت الکافر شرّ من عمله»، در بعضی از روایات آمده، یا در بعضی از روایات در مورد علت خلود اهل نار، اینکه چرا جهنمی‌ها خلود دارند، علتش اینگونه بیان شده که اگر اینها در دنیا دائماً عمر می‌کردند نیتشان این بود که دائماً کافر باشند. این روایات هم دلالت بر این دارد که مجرد نیت قلبی و نیتی که در آن مخالفت با خداوند باشد زمینه استحقاق عقوبت را فراهم می‌کند. مرحوم شیخ در رسائل فرمودند این روایات، یک روایات معارضه‌ای هم دارد یعنی در باب نیت دو دسته روایت داریم: یک دسته روایات دلالت دارد که نیت خودش ملاک است برای استحقاق ثواب و عقاب و دسته‌ی دوم روایات دلالت دارد بر اینکه مجرد نیت ملاک برای استحقاق ثواب و عقاب نیست.

آنگاه علماء و محدثین و فقهاء درصدد جمع بین این دسته روایات برآمده‌اند که بحث مفصل آن را در رسائل ملاحظه کردید و باز هم مراجعه کنید؛ از آنجایی که مرحوم آخوند متعرض روایات نشده‌است، اشاره‌ای به اصل روایات داشتیم؛ پس آخوند می‌فرمایند ما برای اینکه متجری عقاب دارد، دلیل اصلی ما عقل و وجدان است و آنچه شاهد بر مدعای ما است آیات و روایات است. از اینجا اشاره می‌کنند به دلیلی که مرحوم سبزواری در کتاب ذخیره المعاد برای عقاب متجری آورده است. مرحوم آخوند می‌فرمایند با این بیانی که کردیم حکم عقل و آیات و روایات دیگر زمینه و دلیلی به این دلیل مرحوم سبزواری نیست.

کلام مرحوم سبزواری

مرحوم سبزواری فرموده ما بین متجری و عاصی باید مقایسه‌ای کنیم. چهار احتمال در اینجا داده می‌شود:

احتمال اول: یا متجری و عاصی هر دو عقاب دارند. نظر ما نیز چنین است، همانطور که عاصی عقاب دارد متجری هم عقاب دارد.

احتمال دوم: هیچ کدام عقاب ندارند، نه عاصی عقاب دارد و نه متجری. این برخلاف مذهب ما و بر خلاف ضرورت دین است. بالضرورة و بالاجماع می‌دانیم کسی که معصیت خدا کند عقاب دارد، پس این احتمال هم کنار می‌رود که بگوییم متجری و عاصی هیچ‌کدام عقاب نداشته باشند.

احتمال سوم: متجری عقاب داشته باشد اما عاصی عقاب نداشته باشد. فرموده‌اند این احتمال هم باطل است. به دلیل اینکه عاصی دو جهت در آن وجود دارد، اما متجری یک جهت در آن وجود دارد. عاصی هم بنا را بر مخالفت خداوند گذاشته و تصمیم دارد با خدا مخالفت کند و هم آن فعل خارجی که انجام می‌دهد واقعا شرب خمر است و میغوض خدا است. اما در متجری یک جهت وجود دارد، در جهت اول مانند عاصی است یعنی بنا را بر مخالفت خداوند دارد اما فعلی که در خارج انجام می‌دهد بعدا معلوم می‌شود که شرب خمر نبوده و شرب الماء بوده است. پس در متجری یک جهت وجود دارد اما در عاصی دو جهت وجود دارد. بعد بگوییم متجری عقاب دارد اما عاصی عقاب ندارد؟! این صحیح به نظر نمی‌رسد؛ پس این احتمال سوم هم کنار می‌رود.

احتمال چهارم: این است که بگوییم عاصی عقاب دارد و متجری عقاب ندارد. عکس احتمال سوم است. مرحوم سبزواری فرموده‌اند این احتمال هم باطل است، چون بعد بررسی می‌بینیم که عاصی و متجری چه می‌کنند؟ متجری لیوان را برمی‌دارد و خیال می‌کند که خمر است و بنا را می‌گذارد بر مخالفت با خدا و می‌خورد و بعدا معلوم می‌شود که خمر نبوده و آب بوده است.

عاصی لیوان را برمی‌دارد و بعنوان خمر می‌خورد و بعدا هم معلوم می‌شود که خمر نبوده است. سوال این است که خمر بودن و نبودن این مایع چیزی است که در اختیار شخص نیست، خیال می‌کرد واقعا خمر است اما مصادف با واقع درنیامده است. عاصی یقین داشت که این مایع خمر است و مطابق با واقع بود. اینکه با واقع مطابقت دارد یا ندارد امری اختیاری نیست.

اگر بگوییم عاصی را باید عقاب کنند چون فعلش مطابق با واقع است به این معنا است که عقاب مترتب بر یک فعل غیر اختیاری شود و عقاب بر فعل غیر اختیاری مترتب نمی‌شود. مصادفت با واقع امری غیر اختیاری است. پس درست است که عاصی دو جهت دارد اول بنا را بر مخالفت با خدا گذاشته و دوم فعل او هم مطابق با واقع درآمده است اما متجری جهت اول را دارد و جهت دوم را ندارد.

اما چون جهت دوم امري غير اختياري است آن را بايد کنار بگذاريم، پس فقط جهت اول مي ماند. در جهت اول هم بين عاصي و متجري اشتراك است. پس احتمال چهارم كه بگويم متجري عقاب ندارد و عاصي عقاب دارد، لازمه اش اين است كه عقاب بر يك امر غير اختياري بشود و هو باطل، پس از بين اين احتمالات اربع، احتمال اول باقي مي ماند كه بگويم هم متجري و هم عاصي عقاب دارند و اين مطلوب و مراد ما است. اين بياني كه مرحوم محقق سبزواري دارد.

اشكال مرحوم آخوند

مرحوم آخوند دو اشكال مهم به مرحوم سبزواري دارند.

اشكال اول: عدم الاحتياج به اين برهان است. آخوند مي فرمايند ما نيازي به اين برهان نداريم. وقتي عقل حكم مي كند و آيات و روايات نيز مؤيد حكم عقل است، ديگر نيازي به اين برهان نداريم كه مسأله را چهار احتمال كنيم و سه احتمال آن را با تكلف، رد كنيم و يك احتمال را ابقاء كنيم، نياز به اين راه طول و دراز نداريم، همين مقدار كفايت است كه متجري به حكم عقل عقاب دارد.

اشكال دوم: كه اين اشكال دوم مرحوم آخوند دو مرحله دارد:

مرحله اول: جناب سبزواري ممكن است خصم به شما بگويد كه عاصي مخالفت از روي عمد و از روي علم مخالفت مي كند اما اين مخالفت عمدي و علمي در متجري وجود ندارد، عاصي از آنچه سبب استحقاق عقوباش است اين است كه از روي عمد مخالفت مي كند اما متجري اينچنين نيست؛ چون متجري بعدا معلوم مي شود فعلش مخالفت نبوده است، بعدا معلوم مي شود خيال مي كرده كه دارد مخالفت مي كند اما واقعا فعلش، فعلي كه از روي عمد و علم مخالفت با خداوند باشد، چنين فعلي انجام نداده است

مرحله دوم: مرحوم آخوند قسمت دوم از جواب دوم ترقي مي كنند. مي فرمايد اصلا متجري در بعضي از موارد فعلش از دايره ي اختيار خارج است چون دو صورت متجري داريم:

الف: متجري در شبهات حكميه.

ب: متجري در شبهات موضوعيه.

متجري در شبهه حكميه؛ مثل توتوني كه جلوي زيد است و زيد يقين پيدا مي كند كه شرب تنن حرام است و بعد توتون را مي خورد و بعد معلوم مي شود توتون در لوح محفوظ حرام نبوده است، به اين متجري در شبهه حكميه مي گويند. خيال مي كرد حكم توتون حرمت است و بعد معلوم مي شود كه حكم آن حرمت نيست.

متجري در شبهه حكميه فعلش اختياري است. اين توتوني كه الان شرب مي كند عن اختيار برمي دارد و انجام مي دهد و لكن قسم دوم متجري در شبهات موضوعيه است خيال مي كرد اين مائع خمر است بعدا روشن شد كه اين مائع آب است.

اينجا فعلي كه انجام داده غير اختياري است يعني به اختيار خودش فعلي انجام نداده است. اين شخص فعلي را كه متعلق اختيارش نبوده انجام داده است، «أراد شرب الخمر»، اما بعد معلوم شد كه آب است، «لم يرد الماء»، قانون كلي «ما وقع لم يقصد و ما قصد لم يقع» شده است، آنچه كه واقع شده است شرب آب بوده است. آب را كه قصد نكرده بود بلكه مقصود خمر

بوده است که واقع نشده است. پس فعل غیر اختیاری و غیر مقصود است. این جواب دومی که مرحوم آخوند از جواب مرحوم سبزواری می‌دهد، البته این جواب دوم گرفتار اشکال است و اشکالات زیادی را محشین به جواب دوم مرحوم آخوند وارد کرده‌اند.

اشکال محشین به مرحوم آخوند

از جمله اشکالات این است که اگر کسی در ماه رمضان مایعی به اعتقاد اینکه خمر است خورد و بعد فهمید آب بوده باید بگوییم که این خوردن مفطر روزی او نبوده است؛ چون شما می‌گویید این خوردن غیر اختیاری است. می‌گویید ما وقع لم یقصد. و اشکالات دیگری هم به ایشان وارد شده است. تا اینجا بیان مرحوم آخوند در اینکه اصل متجری عقاب دارد تمام می‌شود با دلیلی که اقامه فرمودند.

عقوبت عاصی

آخرین مطلبی که در امر دوم وجود دارد می‌فرمایند آیا عاصی و کسی که عصیان خداوند را می‌کند دو عقوبت دارد یا یک عقوبت؟ بگوییم عاصی هم عزم بر مخالفت با خدا دارد و هم فعلش شرب خمر است و مبعوض خداوند است. پس بگوییم دو عقاب دارد.

کلام صاحب فصول

صاحب فصول چند جا فرموده‌اند عاصی استحقاق دو عقاب دارد و لکن این دو عقاب با هم تداخل پیدا می‌کنند و شارع یک عقاب تداخل پیدا شده نسبت به او انجام می‌دهد. مثل اینکه کسی مرتکب دو جنایت شده و به حسب هر جنایت باید او را بکشند، در نتیجه دو قتل، در ضمن یک قتل، تداخل پیدا می‌کند.

اشکال مرحوم آخوند به صاحب فصول

مرحوم آخوند دو اشکال به صاحب فصول دارند:

اشکال اول: به نظر ما آنچه ملاک در استحقاق عقوبت در متجری است همان ملاک استحقاق عقاب در عاصی است و آن عزم بر مخالفت با خدا و هتک دستورات الهی است، عاصی یک هتک بیشتر انجام نداده است؛ چون «لم یصدر عنه الا هتک واحد»، هتک واحد مقتضی استحقاق یک عقاب است.

بعبارة الاخری: مرحوم آخوند می‌فرمایند ملاک عقاب، عقل است و عقل می‌گوید من ملاک استحقاق عقاب را هتک خدا می‌دانم. ببینید این انسان چند هتک انجام داده است؟ اگر یک هتک انجام داده یک استحقاق دارد و اگر دو هتک انجام داد دو استحقاق دارد؛ چون کسی که خمر را می‌خورد یک هتک انجام داده است و استحقاق یک عقاب بیشتر ندارد.

اشکال دوم: بر فرض اینکه بگوییم دو استحقاق عقاب است، چرا می‌گویید تداخل پیدا می‌کنند؟ تداخل در مثال قتل مما لا بد منه است. نمی‌شود که یک انسان را بکشند و مرتبه‌ی دوم هم او را به قتل برسانند. چون چاره‌ای از آن نیست، تداخل در جایی است که ما دیگر راهی جز تداخل نداشته باشیم؛ اما اینجا که مسأله استحقاق عقاب است وجهی برای توهم تداخل وجود ندارد.

تطبيق عبارت

«ولا يخفي أن في الآيات والروايات»، ولا يخفي مربوط به اصل مطلب است يعني اين اشكالات و جوابهاي چند صفحه‌اي را کنار بگذاريد، ما آنجا كه گفتيم متجري استحقاق عقاب دارد حال مي‌خواهيم شاهدي براي آن بياوريم، آيات آن را بيان كرديم و در روايات شهادت است «شهادة علي صحة ما حكم به الوجدان»، آنچه وجدان و عقل حكم مي‌كند، «الحاكم علي الإطلاق في باب الاستحقاق للعقوبة والمثوبة» وجدان حاكم در باب استحقاق عقوبت و مثوبة است؛ يعني تنها كسي كه حاكم بر استحقاق عقوبت است عقل است؛ حتي شارع حاكم نيست، شارع عقوبت را مترتب مي‌كند، اما كيست كه حكم كند اين يستحق العقاب يا يستحق الثواب؟ عقل حاكم است.

«و معه»، يعني با وجود حكم وجدان كه مؤيد است «بالآيات و الروايات»، با وجود اين حكم وجداني كه مؤيد بر آيات و روايات است، «لا حاجة إلي ما استدل علي استحقاق المتجرّي»، احتياجي نيست به آنچه استدلال شده، مستدل بر استحقاق متجري مرحوم محقق سبزواري در كتاب ذخيرة المعاد است، «للعقاب بما حاصله»، يعني خلاصه‌ي استدلال اين است.

«أنه لولاه»، يعني لولا استحقاق متجري عقاب را، اگر متجري استحقاق عقاب نداشته باشد، «مع استحقاق العاصي له»، از آن طرف بگويم عاصي استحقاق عقاب دارد، «يلزم إناطة استحقاق العقوبة بما هو خارج عن الاختيار»، ببينيد از آن چهار احتمال خلاصه‌ي آن را مرحوم آخوند بيان کرده‌اند.

مرحوم سبزواري فرموده ما مسأله را رباعي كنيم. چهار صورت دارد. يا هر دو مستحق عقاب هستند «و هو المطلوب» يا هيچكدام مستحق عقاب نيستند «و هو خلاف الضرورة»، چون بضروره عاصي عقاب دارد. يا بگويم متجري عقاب دارد و عاصي عقاب ندارد كه اين هم خلاف وجدان است، در عاصي دو جهت وجود دارد. يا بگويم متجري عقاب ندارد و عاصي دارد كه اين را فقط بيان کرده‌اند، اينجا كه بگويم متجري استحقاق ندارد و عاصي استحقاق عقاب دارد «يلزم اناطة» و مشروط بودن استحقاق عقوبت «بما هو خارج عن الاختيار» به چيزي كه خارج از اختيار است.

اين «من» بيان «ما هو خارج» است، «من مصادفة قطعه»، چون قطع‌اش با واقع مصادفت و مطابقت دارد، حالا عاصي قطع‌اش با واقع مطابقت پيدا كرد اما متجري نه، «الخارجة» صفت «مصادفة» است، مصادفتي كه خارج است از تحت قدرت و اختيار عاصي، «عن تحت قدرته واختياره مع بطلانه وفساده»؛ يعني بطلان اين «لزوم اناطة» به يك امر غير اختياري.

ما نمي‌توانيم استحقاق عقوبت را به يك امر غير اختياري مشروط كنيم، عقاب دائر مدار افعال اختياريه است. «و مع لا حاجة»، چرا؟ «إذ للخصم أن يقول»، اين جواب دوم است، جواب اول همان حرفي بود كه مرحوم آخوند فرمود نيازي به اين حرف نداريم، اشكال دوم مي‌فرمايد خصم يعني آن كسي كه عقاب متجري را قبول ندارد، او به سبزواري مي‌گويد: «بأن استحقاق العاصي دونه»، اينكه عاصي استحقاق دارد «دون المتجري»، إنما هو لتحقق سبب الاستحقاق فيه»، چون سبب استحقاق بر عاصي محقق است.

سبب استحقاق چيست؟ «و هو» آن سبب «مخالفة عن عمد واختيار»، اينكه عاصي مخالفت کرده از روي عمد و اختيار، «وعدم تحقق فيه»، عدم تحقق سبب استحقاق «فيه» در متجري، چرا؟ «لعدم مخالفته أصلاً»، چون متجري اصلاً مخالفت نکرده، متجري آب خورده، مگر آب خوردن مخالفت است؟ عاصي عن اختيار خمر خورده است، پس سبب استحقاق عقوبت مي‌آيد، متجري اصلاً مخالفت نکرده، متجري آب خورده، «ولو بلا اختيار»، و لو اينكه اين عدم مخالفت غير اختياري باشد، بعد مرحوم آخوند ترقّي مي‌كند، مي‌فرمايد ما اصلاً مي‌گويم در بعضي از موارد متجري فعل اختياري ندارد تا برسد به اينكه بگويم عقاب به آن از باب فعل مترتب شود، «بل عدم صدور فعل منه»، يعني من المتجري، «في بعض أفراد» متجري، «بالاختيار»،

یعنی گاهی اوقات فعل اختیاری ندارد. مثل کجا؟

عرض کردیم ما دو نوع متجری داریم یکی متجری در شبهه حکمیه در شبهه حکمیه متجری فعلی که انجام می‌دهد می‌داند شرب تنن است و واقعا هم شرب تنن است و استفاده می‌کند منتها یقین داشت که شرب تنن حرام است، حال بعد معلوم می‌شود که شرب تنن حرام نیست، این متجری در شبهه حکمیه می‌شود، پس متجری در شبهه حکمیه فعلش اختیاری است، اما در شبهه موضوعیه که مثال می‌زند، «کما فی التجری بارتکاب ما قطع أنه من مصادیق الحرام»، قطع پیدا می‌کند که مایعی از مصادیق حرام است، «کما إذا قطع مثلاً بأن مائعاً خمر»، قطع پیدا می‌کند که مایعی خمر است، «مع أنه لم یکن بالخمّر»، این متجری در شبهه موضوعیه و مصداقیه می‌شود، بعد مرحوم آخوند می‌فرماید پس به مرحوم سبزواری می‌گوییم حالا که مطابقت و عدم مطابقت یک امر غیر اختیاری است و باید کنار برود و حال که متجری گاهی اوقات بعضی از افعالش غیر اختیاری است، پس آن نیت بر مخالفت و عزم بر مخالفت می‌ماند. پس شما هم لامحاله باید دلیل بیاورید که عقل می‌گوید متجری بخاطر آن نیتش باید عقاب شود. «فیحتاج إلی إثبات»، مرحوم سبزواری احتیاج پیدا می‌کند به اثبات این مطلب که مخالفت اعتقادیه یعنی اینکه انسان قلباً مخالفت کند با خدا «سبب»، سبب برای عقوبت است مثل مخالفت واقعیه اختیاریه، «کالواقعیة الاختیارية، کما عرفت بما لا مزید علیه»، که با دلیل عقلی اثبات کردیم.

تطبیق عبارت رد صاحب فصول

«ثم»، با ثم شروع به ردّ کلام صاحب فصول می‌کنند و اثبات اینکه عاصی دو عقاب ندارد و یک عقاب دارد. «لا یذهب علیک، أنه لیس فی المعصیة الحقیقیة إلا منشأ واحد»، بر تو مخفی نماند که در معصیت حقیقی (در مقابل متجری) یک منشأ واحد برای استحقاق عقوبت ندارد «لاستحقاق العقوبة و هو هتک واحد»، یک هتک واحد است، چراکه حاکم به استحقاق عقوبت عقل است، چون هتک مولا کرده است. آنگاه عقل می‌گوید هر کسی یک هتک انجام داد نسبت به مولا، یک عقوبت دارد و دو هتک، دو عقوبت را در پی دارد.

سپس اضافه می‌کنند، وجدانا کسی که شرب خمر می‌کند یک هتک انجام داده است، «فلا وجه لاستحقاق عقابین متداخلین»، وجهی ندارد که بگوییم عاصی دو عقاب استحقاق دارد، لکن دو عقاب تداخل به یک عقاب می‌کنند. «کما توهّم» که متوهم آن مرحوم صاحب فصول است. «مع ضرورة أن المعصیة الواحدة لا توجب إلا عقوبة واحدة»، این مسأله برای ما ضروری است که معصیت واحده یک عقوبت واحده بیشتر ندارد، تا اینجا یک اشکال به صاحب فصول کرد که ما به ضرورت ببینیم معصیت واحده یک هتک واحد است، پس یک عقوبت بیشتر ندارد.

اشکال دوم این است که حالا که دو استحقاق عقوبت است چرا مسأله تداخل را مطرح کردید؟ «کما» اشکال دوم است. «کما لا وجه لتداخلهما علی تقدیر استحقاقهما»، وجهی برای تداخل این دو بر تقدیر استحقاق عقوبتین نیست، اگر دو استحقاق هم داشته باشد، چرا تداخل را مطرح می‌کنید؟ پس باید دو عقوبت نیز بشود، «کما لا یخفی».

آنگاه مرحوم آخوند منشأ توهّم صاحب فصول را هم بیان می‌کنند، چرا صاحب فصول توهّم تداخل نموده است، صاحب فصول از یک طرف جرم عاصی را قوی‌تر از متجری می‌داند لذا دو عقوبت دارد، از طرفی دیگر ضرورت مذهب این است که عاصی وقتی یک معصیت انجام داد یک عقوبت می‌شود. یک شرب خمر یک عقوبت دارد. بنابراین توجیه می‌کنند یک عقوبت کشف از تداخل دو سبب عقوبت می‌کند، دو سبب تداخل کردند، تداخل سبب سبب تداخل مسبب می‌شود.

این منشأ توهّم صاحب فصول است. مرحوم آخوند می‌فرماید بضروره من المذهب معصیت واحد یک عقوبت واحد دارد بگویید عقوبت واحد سبب واحد دارد آسان تر است از اینکه بگویید عقوبت واحد کشف از تداخل سبب می‌کند، «ولا منشأ

لتوهمه» این تداخل و توهم صاحب فصول «بداهة» و بدیهی بودن «أنه ليس في معصية واحدة، إلا عقوبة واحدة»، حالا گاهی اوقات بدیهی در مذهب است، «مع الغفلة»، غفلت کرده صاحب فصول، «عن أن وحدة المسبب تكشف بنحو الإن»، کشف این، یعنی کشف معلول از علت، کشف این دارد، «عن وحدة السبب»، از وحدت سبب، ناظر به صاحب فصول است که گفت وحدت مسبب کشف از تداخل سببین می‌کند و کشف از وحدت سبب نمی‌کند.

تنبيه سوم

در امر ثالث مرحوم آخوند دو مطلب را تنبيه و توجه می‌دهند:

مطلب اول: در مورد اقسام قطع است که بحث مهمی است.

مطلب دوم در اینکه آیا امارات و اصول عملیه قائم مقام قطع می‌شوند یا نمی‌شوند.

مطلب اول: اقسام قطع

پنج نوع قطع وجود دارد:

قطع طریقى

«القطع اما طريقي محض فاما موضوعي»، قطع یا طریقی است یا موضوعی. موضوعی هم خودش چهار قسم است. که توضیح می‌دهیم. قطع طریقی یعنی آن قطعی که در موضوع خطاب اخذ نشده است؛ مثلاً: شارع فرموده است: «الخمير حرام»، حال قطع پیدا کردم این مایع خمر است پس این قطع من طریق می‌شود بر اینکه حکم حرمت روی این مایع بیاید. پس قطع طریقی یعنی آن قطعی که در موضوع اخذ نشده است.

قطع موضوعی

قطع موضوعی، قطعی است که در موضوع دلیل و موضوع خطاب اخذ شده است. این قطع دو صورت دارد یا به نحو تمام الموضوع اخذ شده است یا به نحو جزء الموضوع. به نحو تمام الموضوع مثلاً شارع می‌گوید «إذا قطعت بانه خمر و هو لك حرام»، اگر قطع پیدا کردید که این خمر است برای شما حرام است. اما قسم دوم: قطعی است که جزء الموضوع است، مثلاً می‌گوید: «صلاة الجمعة واجبة و اذا قطعت بوجوبها فصدقه بدرهم». اول می‌گوید نماز واجب است، بعد می‌گوید «و اذا قطعة بوجوبها یک درهم صدقه بده». اینجا موضوع ما مرکب است، یعنی صلاة الجمعة واجبة و اذا قطعة بوجوبها می‌شود جزء الموضوع. پس قطع موضوعی یا به نحو تمام الموضوع است یا جزء الموضوع.

شروط قطع موضوعی

قبل از بیان تقسیمات، مرحوم آخوند می‌فرمایند برای قطع موضوعی یک شرطی اساسی وجود دارد و آن این است که قطعی می‌تواند در موضوع حکم اخذ شود که آن حکم، مماثل متعلق قطع یا مضاف به متعلق قطع نباشد؛ مثلاً اگر شارع بگوید «إذا قطعت بوجوب الصلاة الجمعة فتجب عليك صلاة الجمعة» قطع در موضوع وجوب نماز جمعه اخذ شده که وجوب نماز جمعه

با متعلق قطع مماثل است. می‌گوید «اذا قطعت بوجوب الصلاة الجمعة فتجب عليك صلاة الجمعة». می‌فرماید این مستلزم اجتماع مثلین است و اجتماع مثلین محال است.

شرط دوم؛ قطعی در موضوع حکمی اخذ می‌شود که آن حکم مضاد با حکم متعلق قطع نباشد مثل: «اذا قطعة بوجوب الصلاة الجمعة فتحرم عليك صلاة الجمعة». حرمت نماز جمعه قطع در موضوع اش اخذ شده، اما این حرمت با متعلق قطع مضاد است، این مستلزم اجتماع ضدین است.

«الأمر الثالث: إنه قد عرفت»، در امر اول دانستی که قطع به تکلیف چه این قطع مطابق با واقع باشد یا نباشد، «أنّ القطع بالتكليف خطأ أو أصاب يوجب عقلاً استحقاق المدح والثواب»، موجب استحقاق مدح و ثواب در جایی که انسان موافقت کند، «أو الذمّ والعقاب»، جایی که مخالفت کند، «من دون أن يؤخذ شرعاً في خطاب»، بدون اینکه شرعاً در خطابی اخذ شود.

اینکه می‌گوید شرعاً در خطابی اخذ شود، اشاره دارد به آن مطلبی که اگر علم به یک حکمی قید برای همان حکم باشد مستلزم دور است. شارع بگوید وقتی نماز جمعه واجب است که تو علم به وجوب نماز جمعه پیدا کنی. اینجا فرمودند مستلزم دور است.

«قد يؤخذ في موضوع حكم آخر»، گاهی اوقات اخذ می‌شود در موضوع حکم دیگر که «یخالف» آن حکم آخر «متعلقه»، یعنی متعلق قطع را، «لا يماثله ولا يضاده»، نه مماثل با آن متعلق است و نه مضاد با متعلق است.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين